

نشانه های عشق ناب و سازنده

انسان بر خلاف نامش که از "انس" گرفته است ، آنقدر که طبیعت را تخریب کرده است ، در پاک نگه داشتن طبیعت کوشش نکرده است ، برای اینکه دنیا را دنیا پرستان تخریب میکنند ، عشق را عشاق افسانه ، از طبیعت سازنده آن سلب میکنند و کارکردهای استعلائی آنرا به شهرت و مسائل غیر حقیقی تبدیل میکنند ، کودکان دارای انگیزش های حقیقی هستند ، والدین کم حوصله که تکالیف سنگینی برای رشد و توسعه فرزندان خود دارند ، دانش و همت این سازندگی را ندارند ، مثلث "محبت ، عشق و توفیق" از جانب خداوند متعال است ، اگر کسی فاقد این ادبیات و حکمت متعالیه آن باشد ، باین مثلث انسی ندارد و وقتی جامعه ای مدعی همه چیزدانی شد ، آنکه دانا و خبره است ، تنها میشود و قوت و استعدادهای نهفته در حکمت و فلسفه پایان می یابد و نادانی ، جای دانائی را میگیرد

بسمه تعالی و هو الرئوف و احسن من الرحمان

چون نیک نگه کردم در کار نقش آفرین	همه نشان عشق دیدم از رب العالمین
گر نبودى نشئه عشق در ارض و سماء	یک گل نبودى در دار این هستی روا
این آئین عشق است ، مشی زایشگری	این درس ستاد ازل است که داده دلبری
دلبر و دلدادگی هر دو آموختنی ست	در کنار این حکمت ، انسان ساختنی ست
انسان از ماده "انس" است نی غارتگری	یعنی انس داده جای خود، به سلاخگری
عشق باید از دلبران زایشگر آموختن	چوشمعی در فقد دل داده خود ، اشک ریختن
گر نبودى دلبر دلکش و از او این سرشت	هیچ مردی ، بادام و مغز بادامی نکشت
جنت موعود است زیر پای مادران	طفل می آموزد خوردن زین شهید روان
با عشق ، خون شود شیر در پستان مادران	طفلک معصوم ، میمکد آن شیر با غنچ لبان
ای خوشا محمود این سبق تو زنده کن	چو شمع سوزان شو ، این نمط زاینده کن
گر اندر شعر ما از عشق خالی شود	انس خاکستر شده ، سپس قصه بیزاری شود
خون منجمد گردد ، پستان مردار خون	این غده چون زخم از ریشه آرند برون
دل داده آنقدر قناعت کرد در آئین مهر	از فلک خبر آمد از آن گرداننده سپهر
هر کس کو دور ماند زین آئین دلدادگی	دریغ براو سزد ، از مینوی و مینا بسی

گر چشم گلنار خشم گیرد چون سرخی نار
 مهر فرزند عشق است یادگار از مهر یار
 من نمیدانم شاعران چرا عشق کردند اسیر
 عمر شیرین و فرهاد ، صوری رفته بباد
 عاقبت شیرین، جزء تیشه فرهادش ندید
 گر عشق صوری چنین بی لانه است
 از مرغ مینا صد هزاران لانه ماند *
 شهرها ساختند از عشاق خوش نگار **
 محمودا این شعر است در بلندیهای کوه ***
 دل داده باید لبخند زد ، بر این گل عذار
 دفتر یادداشت از آن همزه دبستانی بیار
 مجنون صحراگرد دولیلی را ببند دیر دیر
 زین 55 عشاق ندیدم یک نسل پر نشاط
 وامق و عذرا، خسرو شیرین ، سینه می‌درید
 عشق نبود ، یک مشت افسانه است
 زین عروسان دهر ، هزاران خانه ماند
 عسلها ساختند زنبورها از گل های بهار
 شاهد عشق کی تهی گردد در این سبو

*رجوع شود به شعر مرغ مینا از همین شاعر

**رجوع بع عشق خوش نگار از همین شاعر

***رجوع شود به شعر یاس از همین شاعر

هفتم تیر سال 1398